

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجرى
۱۰ مارچ ۲۰۲۱

توضیح پیام فدائی:

با اوج گیری انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواستههای توده های میلیونی بپاخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندانهای سراسر کشور گشت. در ۳۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچالهای رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجرى که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویداد ها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرائی و چگونگی فدائی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود - از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

بخش دوم

مصاحبه پیام فدائی با رفیق فریبرز سنجرى در باره روزهای منتهی به قیام

بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران

پیام فدائی: گفتید که با ایجاد ستاد سازمان در دانشکده فنی و علنی شدن سازمان، عملا کمیت و کیفیت سیاسی سازمان در مقابل چشم همگان قرار گرفت. میشه در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

رفیق سنجرى: حتما. در جریان کار بطور طبیعی من از هادی که خیلی زود روشن شد که از رفقای مسئول سازمان می باشد، در مورد اوضاع سازمان سؤال می کردم و او نیز با روی باز پاسخ می داد. وقتی که در مورد رفقای که در زمینه موضع گیری های سیاسی سازمان کار می کنند سؤال کردم تا ارزیابی عینی تری از وضع سازمان پیدا کنم، او از رفیقی به نام "صادق" صحبت کرد. ظاهرا این فرد از قرار مسائل نظری سازمان را در آن مقطع پاسخ می داد و هادی با تمجید و احترام نسبت به او حرف می زد. این برخورد هادی باعث شده بود که من با بی قراری منتظر شوم تا

موقعیتی دست دهد و من بتوانم این رفیق صادق را ببینم. پیش خود می‌گفتم که در برخورد رو در رو با او در مورد مسائل روز و مسائل مختلف نظری که در مقابل سازمان قرار داشت صحبت خواهم کرد. قبل از اینکه آن موقعیت فرا برسد، یک روز به طور تصادفی برای کاری به یکی از اتاقها سر زدم که دیدم جمشید طاهری پور با فرد دیگری که نمی‌شناختم دارند اعلامیه می‌نویسند. متعجب از این امر، فوراً در اولین فرصت این موضوع را به هادی گفتم و ضمن شناساندن مواضع نامبرده به هادی، نسبت به حضور چنین فردی در ستاد سازمان، اعتراض کردم. هادی مقاومتی نشان نداد و گفت که این موضوع را با رفقا در میان خواهد گذاشت. جمشید طاهری پور همانطور که قبلاً متذکر شدم در زندان مدعی بود که مبارزه مسلحانه به جنبش کمونیستی ضربه زده و کار فدائی‌ها در حد خیانت به طبقه کارگر بوده است. با دیدن چنین فردی در ستاد در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که مشغول اعلامیه نویسی بود، بیشتر مشتاق شده بودم که "صادق"ی که هادی از او تعریف می‌کرد را ببینم و در مورد جمشید طاهری پور هم به او بگویم. یک روز در حالیکه با هادی کنار در اتاقی که در آن کار می‌کردیم ایستاده بودیم و هر دو به علت اینکه چند شب خوابیده بودیم بسیار هم خسته بودیم، دیدیم چند نفر دارند می‌آیند. در این موقع هادی رو به من کرد و گفت، نگاه کن اولی همان رفیق صادق است. من وقتی چشمم به او خورد یک باره احساس کردم آب سردی روی من ریخته شد. رفیق صادق مورد تعریف هادی، فرخ نگهدار نام در زندان، از آب در آمده بود. آن دسته وقتی به ما رسیدند، با نگاهی به ما متوجه شدت خستگی مان شدند و فرخ نگهدار ناصداق وقتی چشمش به قیافه خسته ما افتاد گفت برید کمی بخوابید، معلومه خیلی بی‌خواب بودید. هادی از برخورد سرد من با او احساس کرد که من احتمالاً وی را خوب می‌شناسم. حالا دیگر با شناختن صادق نا صادق به عنوان خط‌دهنده اصلی سازمان، تا حد زیادی دستم آمد که چه اوضاع تأسف بار و غم انگیزی در انتظار سازمان است. بعد از آن، در فرصتی با هادی در مورد نامبرده و شناخت منفی‌ام در زندان از وی صحبت کردم. ولی احساس می‌کردم که پذیرش سخنانم برای هادی خیلی سخت است و او نمی‌توانست واقعیت وجود آن عنصر پلید که نام بی‌مسمای صادق (نام مستعار رفیق حمید مومنی) هم رویش گذاشته شده بود را درک کند.

پرسش: از شناخت منفی خودتان از فرخ نگهدار گفتید اما این شناخت را توضیح ندادید؟

پاسخ: درسته. زیاد تمایلی به پرداختن به افراد ندارم. این مورد هم به خاطر بار سیاسی که دارد مورد اشاره ام قرار گرفت. واقعیت این است که در طول سالهای زندان، من مدتها با وی هم بند یا حتی هم اتاق بوده‌ام. بنابراین زوایای گوناگون شخصیتش و شیوه برخوردهای ناصداقانه و فرصت طلبانه‌اش برایم آشناست. در زندان عادل آباد شیراز، ما هم اتاق بودیم و در بند دو اوین طبقه پائین هم مدتها هم بند بودیم. او در سال ۵۰ با اینکه در رابطه با چریکهای فدائی خلق دستگیر نشده بود اما با توجه به محبوبیت چریکها همواره تلاش می‌کرد خود را با آنها تعریف کند. در حالی که این کار او صادقانه و درست نبود. او یکی از افراد گروه جزنی بود که در ۴ آبان سال ۴۹ به دنبال نوشتن نامه و اظهار ندامت، از زندان آزاد شده و پس از رستخیز سیاهکل، با توجه به این که وی در دوره دانشجویی با برخی از رفقای سیاهکل دوستی داشت، از ترس دستگیری مجدد، ایران را ترک و به افغانستان فرار کرده بود. این حرکت وی باعث شده بود که ساواک فکر کند که وی در ارتباط با چریکها به افغانستان رفته است. از این رو پنجاه هزار تومان به یک قاچاقچی داده بودند تا او را به ایران برگردانده و تحویل ساواک دهد. او این واقعیت را خودش در زندان برای من و تعداد دیگری از زندانیان تعریف کرده بود و بنا به گفته خودش یکی از بازجویان ساواک به نام حسین زاده همواره او را مسخره می‌کرد که حیف از پولی که صرف دستگیری تو کردیم! چون به اشتباه فکر می‌کردیم که کسی هستی که نبودی. البته پس از اینکه بیژن جزنی نظرات خود را نوشت و در زندان تبلیغ کرد و به همین دلیل هم بین رفقای فدائی

جدائی افتاد و آنها دو دسته شدند، فضائی هم برای فرخ نگهدار ایجاد شد و او هم در میان طرفداران جزنی برای خودش جایی پیدا کرد.

با توجه به این که فرد مزبور به دلیل همکاری هایش با جمهوری اسلامی، امروز به عنوان یکی از منفورترین چهره های اپوزیسیون شناخته شده است و همه او را به عنوان یک خائن و در حال حاضر همکار جمهوری اسلامی جنایتکار می شناسند، شاید ذکر برخی واقعیت ها در مورد وی غیر لازم به نظر برسد. اما آن روزها برای رفیقی چون هادی پذیرش این که او یک فرد متقلب و رسوا است و سپردن مسئولیت سیاسی سازمان به او فاجعه به دنبال خواهد آورد، خیلی سخت بود. البته می دانیم که این رفیق بعدها به ماهیت فرخ نگهدار پی برد و او را شناخت. اما این زمانی بود که دیگر خیلی دیر شده بود. چون آن فرد نا "صادق" همراه با همپالگی هایش آنقدر قدرت پیدا کرده بود که بخش بزرگی از سازمان آن زمان را به پابوس ارتجاع حاکم برد.

پرسش: مارکس در جایی می گوید "بگذارید مردگان مردگانشان را دفن کنند و برای آن ها ماتم بگیرند". پس بهتر است برگردیم به همان زمان و پرسشهایمان را در باره رویدادهای آن زمان در ستاد سازمان در دانشکده فنی را طرح کنیم. داشتید از کسانی که در آنجا دیدید حرف می زدید. دیگر چه کسانی را در ستاد دیدید؟

پاسخ: در ستاد با خیلی از رفقا و خانواده شهدا که به ستاد می آمدند، آشنا شدم. البته برخی از زندانیان سیاسی سابق را هم دیدم که اگر در زندان طرفدار نظرات بیژن جزنی بودند ولی پس از آزادی از زندان، از سیاست کناره گیری کرده و دنبال زندگی معمولی رفته بودند. اینها هم با انقلاب توده ها و باز شدن فضای سیاسی، به ستاد آمده بودند.

اما خاطره ای فراموش نشدنی از دیدار با مادر پنجه شاهی در این ستاد دارم. من سالها قبل از تشکیل چریکهای فدائی خلق با رفیق عبدالله پنجه شاهی کارهای مبارزاتی مشترکی می کردم و به خصوص در رابطه با تظاهرات به گران شدن بلیط اتوبوس ها در سال ۱۳۴۸، او جزء رفقای بود که با هم کارهای تدارکاتی انجام داده و برای اعلام روز و ساعت آن تظاهرات روی دیوارها فعالیت کرده و در آن تظاهرات شرکت داشتیم. با توجه به این که ما به خانه هم رفت و آمد می کردیم، من بارها به خانه مادر پنجه شاهی رفته و او را هم از نزدیک می شناختم. از این رو یک بار در همان اتاق ستاد، مادر پنجه شاهی همراه با فاطمی و مهرنوش که از رفقای مخفی زمان شاه بودند به این اتاق آمدند. مادر وقتی مرا دید به سویم آمد و با اشتیاق تمام، مادرانه مرا بغل کرد و اشکش جاری شد. او هم به یاد پسرش عبدالله و هم رفقای او خشایار و کیومرث سنجری که آنها را هم از نزدیک می شناخت افتاده بود، رفقای فدائی ای که دیگر در میان ما نبودند.

پرسش: اگر موارد دیگری هم در ذهنتان هست لطفاً بیان کنید؟

پاسخ: واقعیت این بود که استقبال وسیع توده ها از سازمان فدائی که نتیجه حدود ۸ سال مبارزه مسلحانه بود موقعیت خاصی به این سازمان داده بود. در روزهای اولیه تشکیل ستاد می توانستی فعالین چپی را ببینی که با اینکه با این سازمان نبودند اما حاضر بودند در صف وی در مبارزات بعد از روزهای قیام شرکت کنند. یا می آمدند تا ببینند که آیا امکان همکاری وجود دارد. یک روز رفیق بهروز نابت به همان اتاقی که ما بودیم آمد. من با بهروز که وابسته به یک محفل مبارزاتی که معتقد به مبارزه مسلحانه نبودند در سال ۵۳ در زندان قزل قلعه آشنا شده بودم. او یک رفیق مبارز و طرفدار کارگران و زحمتکشان بود که شکنجه های شدیدی را تحمل کرده و به عنوان یک مبارز مقاوم شناخته می شد. اتفاقاً آن روز یکی از اعضای سازمان به نام هادی میرمؤید (بهمن) که مسئول تبریز سازمان شده بود در آنجا حضور داشت. از قرار وی نیز بهروز را می شناخت، چون، در حالی که چند نفره دور هم جمع شده بودیم نامبرده برگشت و به حالت زننده ای به بهروز گفت که شما که به ما می گفتید جدا از توده حالا که این توده ها را می ببینید چه می گوئید؟ در

آن شرایط این برخورد بسیار ناهنجار بود و نمی توانست مورد تأیید رفقای دلسوز سازمان قرار بگیرد. بهروز با دیدن این برخورد ستاد را ترک کرد. زشتی و ناهنجاری برخورد هادی میرمؤید (بهمن) با بهروز نابت در آنجا بیشتر برجسته می شود که بدانیم این فرد که به عنوان طرفدار بیژن جزنی به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران راه یافته بود، خود تئوری مبارزه مسلحانه را قبول نداشت و خودش نیز جزو کسانی بود که مبارزه مسلحانه چریکها را تحت عنوان جدا از توده رد می کرد. با این حال او به خودش اجازه داد که با دیگران آن برخورد نادرست را بکند. بهروز نابت چند سال بعد در دوره جمهوری اسلامی به دست جلادان این رژیم جان باخت. آن روز بعد از این که بهروز ستاد را ترک کرد من به هادی (احمد غلامیان لنگرودی) در مورد نادرستی این برخورد صحبت کردم و توضیح دادم که این برخوردها فقط سبب دوری نیرو ها از سازمان خواهد شد.

به هر حال، هر چه از آن روزهای پر شور قیام بهمن بیشتر می گذشت، فعالیتهای ما هم در ستاد فنی کمتر می شد چون دیگر نه از مأموریت های روز های اول خبری بود و نه مثل گذشته سلاح تحویل داده می شد. به همین دلیل هم یکبار به خواست من با رفقا اسکندر و کاظم رفتیم کوره پزخانه های خالی جنوب تهران و تمرین تیراندازی کردیم. یک بار هم به اتفاق چند رفیق به ساختمان سیا در نزدیک ساختمان سفارت آمریکا که توسط هواداران سازمان تسخیر شده بود رفتیم. این دیدار تجربه خیلی زنده ای در شناخت شیوه فعالیت سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) بود. یک ساختمان چند طبقه که هر طبقه آن به موضوعی خاص اختصاص یافته بود. مثلاً یک طبقه به مسائل عکاسی و فیلم برداری اختصاص داشت. حتی در طبقه دیگری وسایل نجاری وجود داشت و این طبقه به واقع به کار های نجاری اختصاص داده شده بود. یعنی وقتی شما این مجموعه را می دیدی متوجه می شدی که ماموران سیا ابزار لازم برای هر کاری را در آنجا جمع کرده بودند.

حالا که صحبت از تسخیر ساختمان سیا به دست نیروهای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران شد، بد نیست به این هم اشاره کنم که در سالهای اخیر، سران رسوای اکثریت تلاش زیادی می کنند تا چنین جلوه دهند که نیرو های سازمان چریکهای فدائی خلق در حمله به سفارت آمریکا در تهران نقشی نداشته اند. آنها این تلاش ها را برای آن انجام می دهند تا از گزند عکس العمل های آمریکا که حالا دیگر بعد از فرو پاشی شوروی به کعبه آمال خیلی از طرفداران "سوسیالیسم واقعا موجود" قبلی بدل شده است در امان بمانند. حالا بد نیست از چنین افرادی خواست تا توضیح دهند که در مورد تسخیر ساختمان سیا چه می گویند؟ آیا نیروهای سازمان در آن حرکت جسورانه یعنی تسخیر مرکز سازمان سیا نقشی داشته اند یا نه! یا در این مورد هم مدعی هستید که تسخیر ساختمان سیا، آن لانه جاسوسی هم ساخته تبلیغات مخالفین می باشد؟ البته باید قبول کرد که به یک معنا، در این انکار سران اکثریتی، حقیقتی هم وجود دارد و آن این است که نه حمله به سفارت آمریکا و نه تسخیر ساختمان سیا در تهران هیچکدام با نظر یا رهنمود و یا خواست فرخ نگهدار و ماشاالله فتاپور و دیگر همپالگی هایشان صورت نگرفت بلکه این توده های مردم هوادار سازمان یعنی به واقع هوادار رزم های انقلابی چریکهای فدائی خلق بودند که دست به چنان اقدامات انقلابی زدند بدون آن که رهنمود و یا دستوری از خود رهبرخوانده های آن سازمان دریافت کرده باشند. جا دارد این را هم اضافه کنم که اگر در جریان قیام بهمن هواداران سازمان می خواستند منتظر رهنمود مرکز باشند و مطابق نظر و خواست سازشکاران رفرمیستی که همچون ماران خوش خط و خال در رأس سازمان قرار داشتند، عمل کنند، آن وقت شرکت نیروهای سازمان در قیام بهمن نیز به شکلی که صورت گرفت، عملی نمی گشت. به راستی که توده های هوادار سازمان با دست خالی (چون افراد جا خوش کرده در رأس سازمان هیچ کس را مسلح نکرده بودند) و با ابتکار خود دست به فداکاری ها و قهرمانی هایی در جریان قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن زدند و نام فدائی را با آن قیام توده ای در آمیختند. چه خوب که حرکت این نیروی سازمان، خود

انگیخته و خودبخودی بود. چون اگر غیر از این بود، فرخ نگهدارها و ماشالله فتاپورها بر سر آن قیام هم همان می آوردند که بر سر سازمان فدائی آوردند. خوشبختانه توده های هوادار سازمان با تکیه بر خط مشی و سنتها و ارزشهای که چریکهای فدائی در طی سالها با مبارزات مسلحانه خود شکل داده بودند، حرکت کردند و به همین دلیل هم برغم این که قیام بهمن خودبخودی و فاقد رهبری بود اما نقش هواداران سازمان در آن غیر قابل انکار می باشد. جریان حمله به سفارت آمریکا و تسخیر مرکز سیا در تهران را هم باید در همین چهارچوب بررسی نمود.

(ادامه دارد)

به نقل از: پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۲۵۹ ، بهمن ماه ۱۳۹۹